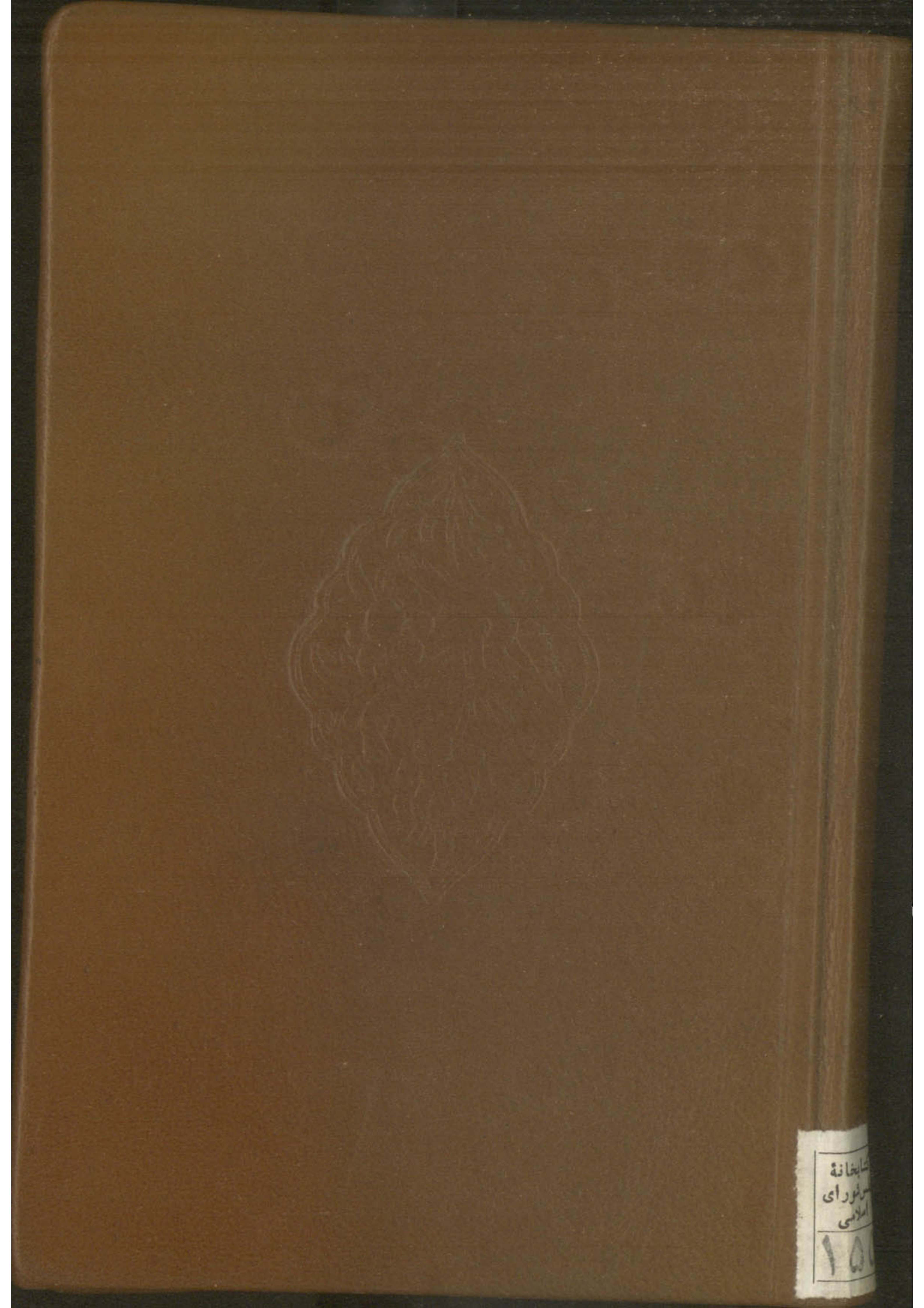
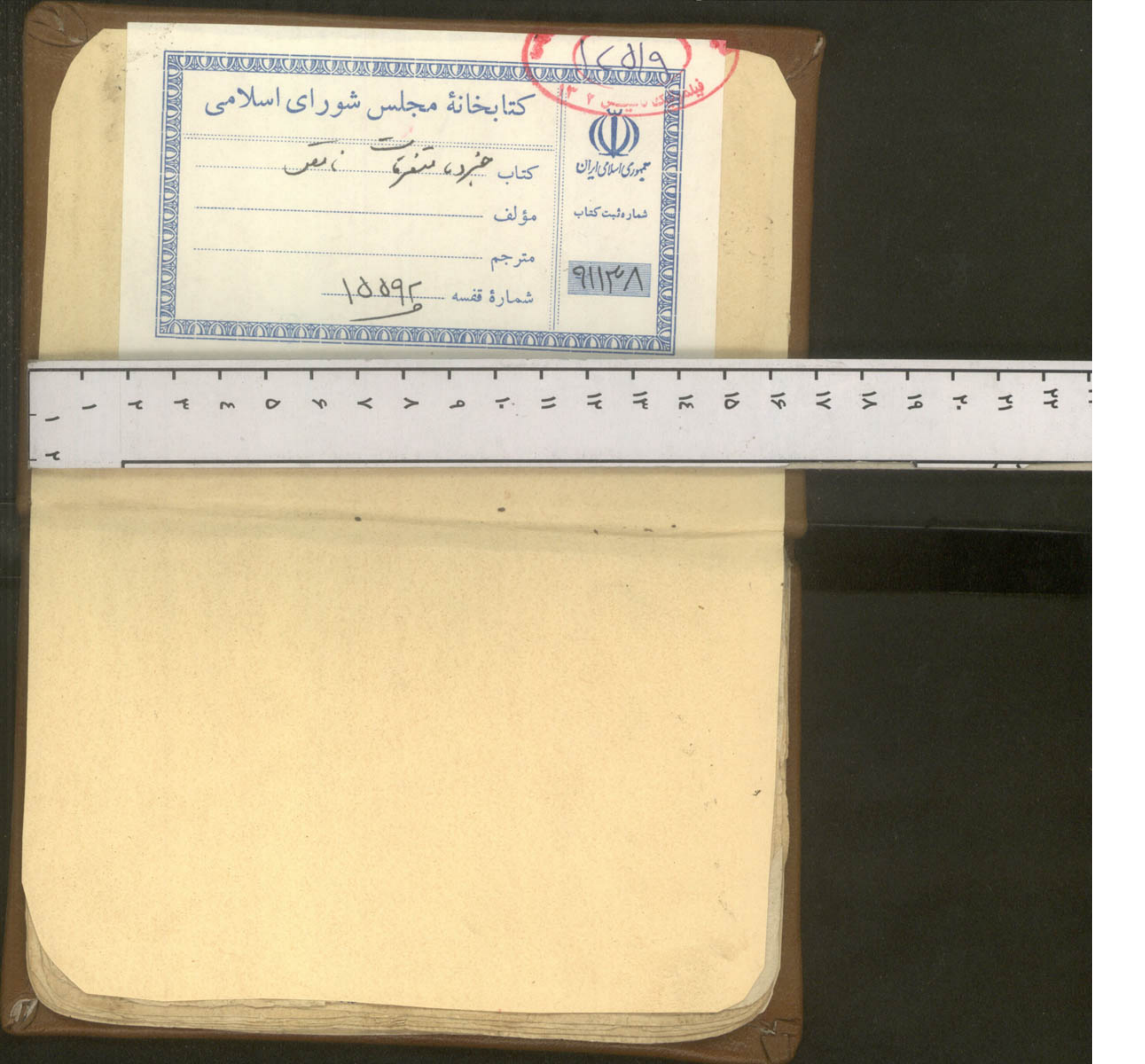
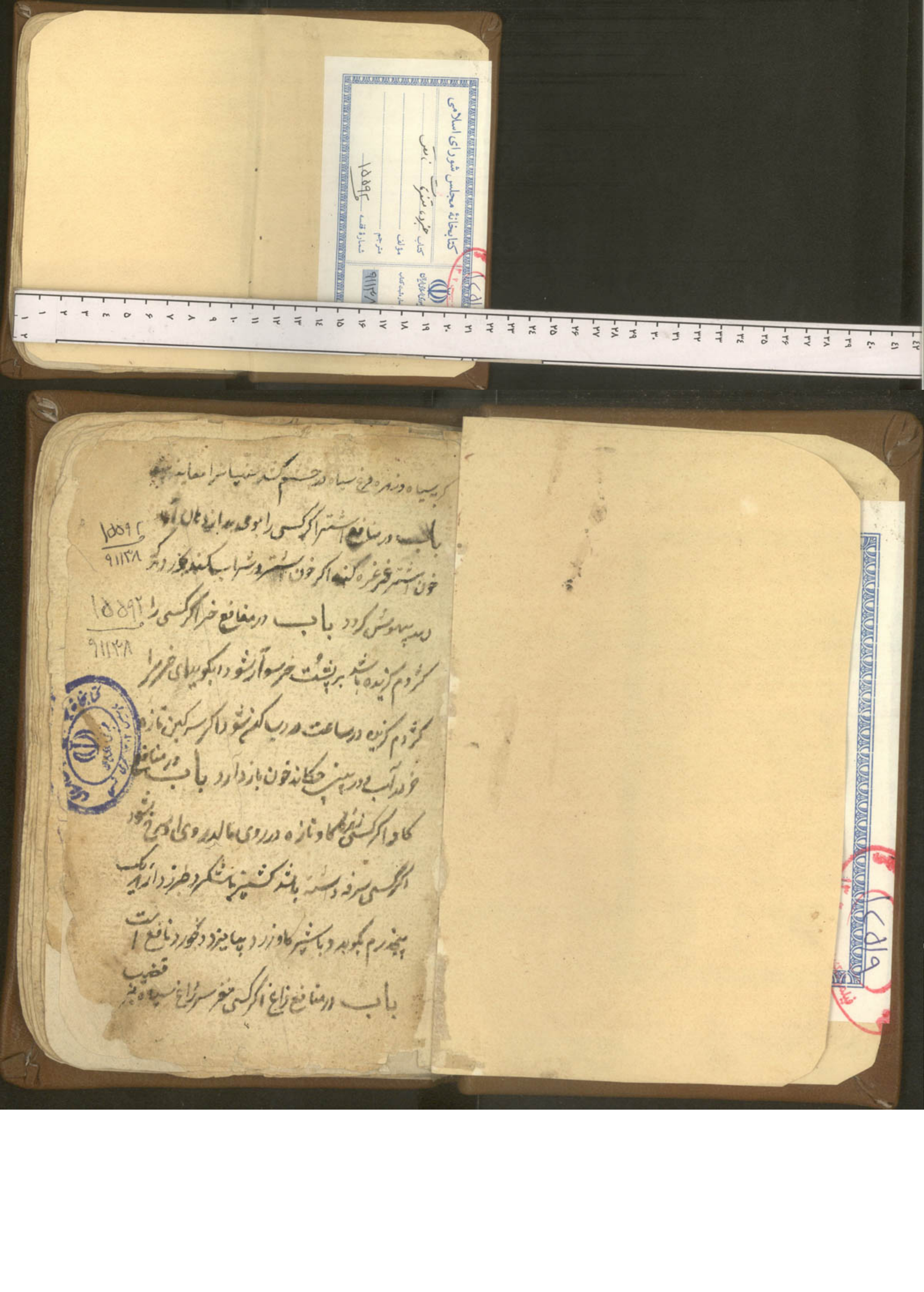



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه
شماره ثبت کتاب
911378
15592



کرپسیاه و زهره مرغ سیاه در چشم کشد شبها سرا معاینه بیند

باب در منافع اشتر اگر کسی را موی مژه بداید مال آن

خون اشتر غرغره کند اگر خون اشتر و شراب بکنند بخورد دیگر

دیده بیهوش گردد باب در منافع خر اگر کسی را

کژدم گزیده باشد بر پشت خر سوار شود و بگوید پای خر مرا

کژدم گزید در ساعت دردش کم شود و اگر سرگین تازه

خر در آب و در بینی چکاند خون باز دارد باب در منافع

گاو اگر کسی زهره گاو تازه در روی مالد روی او سرخ شود

اگر کسی سرفه داشته باشد کشنیز با شکر در طرز دانه یک

پنج درم بگوید و با شیر گاو زرد بپاید بجوشد بخورد نافع است

باب در منافع زاغ اگر کسی مغز سر زاغ سیاه بقضیب

...وره از جماع باز نشوانند است اگر بسر زاغ

سیاه بر خود مالد در نظر خلایق محترم و با هیبت نماید

اگر استخوان پای زاغ در [illegible] در بازوی زن

آن زن در خواب رود تا هر کار خود بسازد باب

در منافع هدهد هر که پر هدهد بسوزاند گزنده گان

بگریزند اگر کسی پر بزرگ هدهد با خود دارد هر چه

فراموش کرده باشد یادش آید اگر زبان هدهد خشک

کنند در میان تعویذ با خود دارد اگر دشمن بروی ظفر

نیابد هر که پیه هدهد با موی خود در زیر بالین کسی نهد

از خواب بیدار نشود اگر کسی خواهد که دشمن خود را

آواره کند بر پوست آهو این وفا نویسد در پر هدهد

در میان تعویذ کند

در میان تعویذ نهد و اندر کوزه نو بنهد و در قبر کهنه پنهان

کنند آواره گردد اتابک زنگی در شیراز قرار نکرد [illegible]

رفت هذا الدعا ا ا ا ا صی صی صی صرد ا

صوا فلان بن فلان صفیا صیران حوحو صعفیان

صعفیان باب در حامله شدن اناس هر که زهره

گنجشک بر قضیب مالد و با زن جماع کند حامله شود

هر که زهره ماهی و خون ماهی با هم طلا کند و با پشم سیاه در موضع

مخصوص نهد بار گیرد هر که زهره خرگوش با روغن خالص

بیامیزد و آن زن بر پشم پاره با خود بر گیرد و مرد با او صحبت دارد

بار گیرد باب نقلست از رحای اعظم چون [illegible]

و جالینوس و بقراط و ارسطاطالیس و غیره علیه [illegible]

بر تو باد به درستی که چهار چیز از خود باز دار بعد اعتدال
که جان و تن بیمار کند اول خون بسیار گرفتن دوم بسیار
خفتن سیوم بسیار گفتن چهارم ...

باب در بیان آنچه قضیب را سست کند اول علتی

که در مثانه باشد دوم دویدن بسیار سیوم در گرمابه عرق
بسیار کردن چهارم بشب بیدار بودن پنجم تب تا خفتن
بسیار ششم قی و اسهال کردن هفتم بر پهلو مجامعت
کردن هشتم ترشی بسیار خوردن و نهم از وقت تشنگی آب
بسیار خوردن این جمله قضیب را سست کند و در ... نقصان
آید باب اندر چیزها که در قضیب مالند سخت شود
مجامعت را قوت دهد البته پیاز و نرگس و عاقرقرحا

از هر یک درمی وزن زهره گاو بسرشند و بر قضیب مالند
قضیب را سخت کند و چندان شهوت غالب شود که
شرح نتوان کرد باب در چیزها که در دهن
گیرند تا باشد قضیب را سخت کند عاقرقرحا علک رومی
یکدرم و یکدانگ نیم قرنفل درهم کوبد و بعسل و
زنجبیل بسرشند حب سازد تا در دهان باشد قوت دهد
باب اندر چیزها که لذت مجامعت یابد
بگیرد دارچینی دو درم و در دهان بخاید و ...
مار اق دهد و درهم بر قضیب مالد مشغول شود لذت
عظیم یابد مویزج عاقرقرحا و دارچینی از هر یک

بر قضیب مالد لذت عظیم حاصل شود که شرح نتوان داد مجربست
باب اندر اشکال مجامعت چنان باشد که مفعوله شلوار
درگردن افکند تا پای وسر او بهم برآید فاعل هر دو ران
خود را بوی دهد و بکشد انگار مشغول شود نیک است نوع دیگر
ناموجودات آنست که مرد خفته باشد و زن را بر سر خسپاند
باب دو بزرگ کردن و سخت کردن قضیب محمد زکریا
گوید بستاند خراطین و ا درا بسوزاند و خشک کنند و نرم
بساید و بروغن کنجد بجوشانند و قضیب را در گرمابه بآب
گرم بشوید و ان ادویه بران طلا کنند مکرر نیک است
باب اندر چیزها که فرج را خشک و تنگ کند بستانند
مازوی ناسفته و قرنفل از هر یک نیم درم و باشرا
بجوشانند و هم

بجوشانند و با پشم آلوده بخود گیرد بغایت نیک است
باب اندر چیزها که زنان باز نگیرند بستانند پاره
زرنیخ و ستم استر بسوزانند و بسایند و بر قضیب مالد و با زن
جماع کند از آبستنی باز ماند باب در بیان
خاصیت ها ماکولات و غیره هر که پیه مار با روغن
زیت و خون سیاوشان بر ناسور نهد به شود
و هر که آب بادرنگ با کافور در بینی چکاند خون بینی
باز ایستد و هر که آب بنفشه با سرکه کهنه در روی مالد
کلف ببرد و هر کرا قی آید یک درم کشنیز و دو درم گل ارمنی
بآب سیب بخورد قی باز دارد و هر کرا مار زده باشد
شراب و لداب برگ انجیر و برگ ترخوان بهم کوفته

زهر بروی کار بکنند و این مجربست و هر کرا دندان از
باد درد کند برگ سداب بکوبد و در زیر دندان کیرد درد
دندان بنشاند و هر که ترخوان برد ننگی ماند خون دندان
باز دارد و هر کرا کژدم بزند ترخون بخاید و بر آنجا مالد درد
بنشاند و هر که کاسنی را بسیار بخورد خون را صاف کند
و جگر را تازه دارد و حرارت و گرمی را بنشاند باب
هر که تخم کرفس و تخم ترب و شوبت از هر یک قدری بگیرد
مصطکی و پاره عود خام با یکدیگر بکوبد و با سه چندان
انگبین بسرشد و هر روز سه درم از و بخورد معده را
قوت دهد و بلغم را ببرد و بوی دهن خوش کند
بیرون دهان را باز دارد و سستی را بگشاید
و باد ها را ...

بیاخیزد و بر ناسور بکند کرده و هر که چوب شفتالو مسواک
کند دندانش کرم نشود و هر که سداب با موبر سیاه
بکوبد و بر دندان کیرد درد دندان زایل کرده بقراط کوید
که هر که خواهد از درد سر ایمن باشد بادام و گلاب و کافور بکار
برد تا مغز سرش تر دارد و درد سرش ببرد و هر کرا آب
از دهان آید و علتهای گوناگون با او باشد تخم ناخواه و یکدرم
تخم جزر و یکدرم سپندید و بیخ نار و یکدرم تخم کرفس و نیم درم
غرنفل و یکدرم عاقرقرحا و یکدرم بسباسه و نیم درم عود
خام همه را بکوبد و سه چندان قند در آن کنند و هر روز
بناشتا سه درم بخورد معده را قوی کند و بلغم ببرد
و بوی دهان خوش کند و خون از شکم باز دارد

هو

و قوت هاضمه یابد و این از قول بقراط مجربست خصوصا
در قوت شهوت و بادهای مخالف را نافع بود و بالله التوفیق

رساله در بیان طب از قول حکیم یوسفی

ای که داری تن درستی از در حکمت درآ — تا بعلتهای گوناگون نگردی مبتلا
شیر را بسیار خوردن ای که عادت کرده — ترک عادت کن که خواهد شد برص
گرد انگور ار که خواهی خورد با لحم قدید — زانکه نیست بمردن میشود هی هی تباه
ای زیر تنی خوردنت بسیار اعضای تو سست — جای آن دارد ترا گر بر تنی خیزد عصا
گر عدس رغبت کنی بحد باندک مدتی — زرد و زار و لاغرت سازد بعکس خود دوا
با تو خواهد ماند تاریکی شب کوری چشم — گر فراوان میل خواهی کرد سیر گندنا
ای برودت بر تو مستولی عسل بخور مدام — گفته در آیه حق در شان او فیه شفا
آب نارنج ای که از حد فزون رغبت میکنی — او از ضعف جگر افزون بعد نیح عنا
مردم از گرم حیات چون ز حد افزون بود — چند خواهی خورد ماده خوش بود و تبهها
چون ریاضت معتدل باشد بدید آید از آن — خفت تن و دل بالتر شود بهر غذا
ای بغفلت

چون بود کوه از شهار شهر دریا از جنوب — هر که خواهد جان خود را زان شهر باید شد جدا
چون زنان آبستن بعد از بهشت مستحق خواهند — در زمان فرزند از دود با مرحق جدا
چون کند با خون آلوده کثف اعضای طفل — مو بر او هرگز نباشد بر تنش نشو و نما
در نخواهی موی در عضو بعد کنند نشش — باید از افیون آب سرکه اش کردن طلا
هر گرا در اصل باشد معده و امعا ضعیف — غایت جهل است او را خوردن سقمونیا
از عرضها در امان هر کس خواهد چشم خویش — چشم خود را که بباید کشیدن توتیا
از درون چشم او بیرون نیاید آبله — هر که بر نزدیک ظهور رنش پای خود بندد حنا

در معرفت قضا خوردن

ز حکمت اگر هیچ داری خبر — غم خویش خور آخر و پر مخور
همی کن غذا آنقدر اختیار — که در معده و قت که گیرد قرار
شود هضم و زان تن توانا شود — نه چندان که از تخمه بیدا شود
چون از تخمه کارت بمحنت کشید — دراند ز رغبت کاذب آید پدید
نمی بایدت خورد هیچ آن زمانی — که ضعف مضاعف شود بیگمان

دگر رغبت صادق آید ترا قضا خوردنش لایق آید ترا

رطوبات اصفر شود مشتعل بعلت چه از جوع رسد مشتعل

وز آن جمله زرد آب پیدا شود توانیت زود باطل شود

الا اینکه خواهی غذا انقدر که زور آن بود نفع نبود خطر

وهی بایدت کرد ترک قضا که باقی بود چیزی از اشتها

مکن میل اگر حافظ صحتی غذا را بوقتی که بی رغبتی

غذای که چرب است از آن کن حذر دگر نه رسد معده ات را ضرر

مخور چون هوا گرم شد زان غذا که بالفعل باشد حرارت نما

که باطن شود گرم چون ظاهر است پشیمانت آید از آن آفت

که در تن حرارت چه بسیار گشت همی بایدت زار و بیمار گشت

هوا را برودت چه عارض شود مخور آنچه بالفعل وارد شود

که گردد درونت خنک چون برون برودت فزون گردد از حد فزون

حرارت شود

حرارت شود در تو نقصان پرهیز بنقصان هضم آید افزون [illegible]

بروزی چه خو کردی ای کامکار که یکبار چیزی خوری یا دو بار

مکن ترک چیزی که خو شد ترا دگر نبود اندر تنت رنج و عنا

چه خوردی قضای غلیظ ای پسر قضای لطیف از پی آن مخور

قضا را بتعجیل خور ای جوان که در یک زمان فارغ آید از آن

قضا تا گذشته ز معده ترا دگر باره منما میل قضا

ز تکثیر الوان حذر کن حذر که از وی بسی رنج آید ببر

قضا تا که نازک بود زینهار ز بعد ریاضت بکن اختیار

تناول مکن لیک بسیار از آن که بیمار گردد بسیار از آن

طعامی که از طعم غایب بود ترا اینکه مقدار غایب بود

نباید تناول نمودن مدام که تا قوت گیرد ز غیبت طعام

طریق حکیمان سلوک و آر ز ترشی فراوان مکن اختیار

کسی را تب عفونی پدید آیدت / دمادم ضعیف بیفزایدت

گر چیزی که شور است افزون ز حد / مخور گر نه‌ای دشمن جان خود

که تا که شود زرد و لاغر تنت / شود تیره هم دیده روشنت

ز قانون حکمت عنان بر متاب / مخور الحم شیرین نبود بی حساب

که گردد حرارت بسی حاصلت / بجان آید از ناتوانی دلت

چه خوردی ز چیزی که با طعم بود / بشور از پیش میل باید نمود

ور از شور چیزی خوری زان چه غم / تناول کن از تلخ طعم هم

وگر خورده گردی ز ترشی ترا / بشیرین بیفزا الحظه رغبت نما

وگر خورده زالحم شیرین بود / ترشی را از پس خور که بیم الم بود

مخور سرکه را با برنج ای فقیر / که تا که بقولنج گردی اسیر

بصحبت نماند ترا هیچ قرب / تناول مکن تخم مرغ ار به شرب

اگر کم از عقل بود ضیاست / بهم نیز با جغرات خوردن خطاست

تناول مکن خربزه

تناول مکن خربزه با عسل / که در تن درشتیت آید خلل

مخور شیر انجیر با یکدگر / که خواهد رسیدن از آنت ضرر

مکن جمع در اکل ماهی و شیر / مخور بیضه مرغ هم با پنیر

ز صحت ندانم که چون بر خوری / گر انگور و کله هم در خوری

انار و هریسه بهم خوردنت / مرضها پدید آید اندر تنت

نباشد جز از شیوه جاهلی / بجغرات اگر کس خورد باقلی

کنند مرد حکمت شناس احتراز / ز اکل کبوتر بچه با پیاز

پیاز ار خورد مرد با پودنه / از آنها ز بودش رسد بودنه

مرو جز براه سلامت قدم / تناول مکن شیر ماهی بهم

که آخر تولد کنند زان جذام / تو دانی دگر گفتمت والسلام

اگر صحتت باید ای هوشیار / ز تند سیر بد خویش را هوش دار

چه خوردی قضا و زمانه گذشت / هم باید مایل آب گشت

هو

مخور آب در پی چه خوردی طعام
که گردد از آن معده را کار خام

مخور آب امثال آن ناشتا
که گردی به رنج عنا مبتلا

مرا تا توانی حذر بر آه صواب
میان قضا میل منما بآب

که در هضم نقصان پدید آیدت
مذامت از آن بر مزید آیدت

وگر معده گرم است باید ترا
میان قضا آب خوردن ترا

بجام اگر در کشی آب سرد
کشاید ترا جانب رنج درد

زحمام هر که برون آمدی
اگر نه ز اهل جنون آمدی

مخور یکزمان آب از پیش کم
فراوان بکن بر تن خود ستم

گرت گوش نصیحت بشنو
بآب از پی میوه مایل مشو

که در تن رطوبات حاصل شود
ز بیماریت کار مشکل شود

بهم پیش آیدت از مرض مشکلات
خورد آب اگر از پی مسهلات

کشته با تواند

هو

بکه گذاری بسرکه چون در سر
خون بینی همان زمان بندد

ور بود خون ز زخم تازه روان
چون فتد بدان روان بندد

آب انار شیرین در سرکه ریز بگذار
در آفتاب گرمش تا با قوام آید

میکش بمیل الله در چشم خود که بینک
خارش برد ز دیده نور بصر فزاید

شلغم ز برای سینه نیک است
انگیز کند منی فزاید

طبع تو شود از آن ملایم
بولت رود و اشتهات آید

زنجبیل که نبود ش رشته
نبود کهنه هم جدید آید

بادهای غلیظ را شکند
فالج و لقوه را مفید آید
وبیماری بلغم کسی که میلرزد

هر که روزه اش خورد آن را
قوتت باه بر مزید آید

روغن گاو دفع زهر کند
زهر اگر چند زهر مار باشد
مجامعت

ببرد سرفه را از خوردن او
سرفه را با کسی چه کار آید

هو

درد امعا را اگر گردا ازان   درد هر چند بیقرار بود

در بیاض بیضهٔ مرغ آنزروت   چون کشی در چشم درد چشم را نافع بود

ور زنا پرورده اش رغبت نمایی   مرّهٔ صفرا و خلط خام را نافع بود

از سر و انش حجامت کر کنی بر ساق پا   رنج صرع و علت سرسام را دافع بود

در پس سر هم صداع درد چشم اکر کشش را   سودمند آید و لیکن مورث نسیان بود

هر که عارض شد تب ربع پس از نضج تام   چون کند اخراج سودا صحتش پیدا شود

ور کند تحلیل طبع بر خلاف علتش   هر چه پیش آید خود منجر باستسقا شود

تب بتنکو باشد از بهر سعال   بول راند چشم از و روشن شود

انکه شود از بر دنامش مثلث المثل   کر بود چون پشم چون آهن شود

اعضای رئیسه چهار باشد   بهر تو کنم شماره هر چهار

قلب است و دماغ خصیه   کفتم بتو جمله یاد میدار

در کشتی بدل الجندات قوت   فرح آرد فزود زخسار

معده کرده

هو

معده کرده را قوی دارد   نکذارد ز ضعف تن آزار

درد قولنج را دهد تسکین   حیض بکشاید کند ادرار

بشکند بادها دفع کند   زهرها را چه زهر کژدم و مار

موش را کر بشکافد نهی   موضعی را که مانده دروی خار

خار آرد برون ازان موضع   نرساند بصاحبش آزار

برخنازیر اکر کذاری نیز   دفع کردد ز غم رهد بیمار

چون مزاجت سرد کردد چیزهای کرم خور   سرد رغبت کن مزاجت چون شود کرم ای پسر

سرد باید هر چه باشد ترش سطعم مزه   کرم باشد تلخ شور تیز شیرین ...

مژه زیاده را چنین کن خون خرسش   بنهی چند روز کن ان عمل مکرر

دکران مژه نروید دکرش بخورد مجنون   بدهی جنون آنرا ازانش نکو تر

آب سیداب را اکر خورد کسی   باشد نکو بر عشه درد سر نیز هم

زایل کند تشنج صرع بدر برد   درد مفاصل وجع کرده کمر

ماش

خاکستر موی آدمی را | ریزند چون بر جراحت سر
یا بهر جرب کشند در چشم | گردد دو سه روز از آن نکوتر
خوردن شیر گاو با خرما | رنگ نیکو کند دهد انگیز
فربهی آورد ولی وقتی | گر ز ترشی کسی کند پرهیز
صمغ عربی بحرفه نیک است | نیک است ز بهر دفع اسهال
آواز گرفته را گشاید | یک شربت از و بود دو مثقال
درمی چون خورند از ریوند | پاک سازد بدن ز بلغم خام
ببرد نفخ دل ضعف جگر | ورم کلیه و درد رحام
به شود نفث دم فتق نواف | سده را هم گشاید بتمام
یکدرم از غاریقون هرکه خورد ز هر صباح | معده کند تقویت غم برد از دل تمام
سده را گشاید دهد قوت پشت کم | درد دل معده را نیک بوده و السلام
خوردن خشخاش آرد خواب را | رغبت نکنی ای ز بیداری مقیم

ور خورندش کرده حب با انگبین | بادها هم بشکند اندر زمان
دفع هر زهری کند آرد نفود | بول راند حیض را هم بیگمان
پنج روزی چون مغز جوز خوری | گویم از صد یکی منافع آن
از کدو دانه ات خلاص کند | برهاند ترا از درد میان
گرههای دراز را بکشد | پیچش ناف را بود درمان
گر بد دشواریت شود انگیز | کار دشوار تو کند آسان
ور بگیر ضیم کنی از زهر | نه ضرر عادیت شود نه زیان
زهره سنگ پشت را چون خوری | بکند دفع زهر جانوران
ببرد سرفه امتحانش کن | گر دلت را تردد یست در آن
دو درم گر خوری ز جوز بویا | شودت بوی خوش عیان ز دهان
جگر معده را دهد قوت | نیک باشد ز بهر درد میان
اشتها آورد کند ادرار | فرحت بخشد کند خندان

زور دو برگ شفتالو برابر | بگیر و آب او را نیک بستان
فرو کش هر صباحی یک پیاله | که حب القرع اندازد ز استان
دگر کرم دراز خورد باشد | کشد بگذارد آثاری از آن زن
معده از خلط کند پاک اگر میل کنی | دو درم آب چغندر قدری قار بقوا
درد قولنج ببرد درد گلو درد کمر | درد پا و درد سر درد درون درد بدن
مرد می باید که باشد مجتنب از چار چیز | تا بود از اهل حکمت در ره دانش گرو
ز امتلای معده از رگ زدن در امتلا | وز جماع ناشتا و رفتن حمام نو
مورد اگر در روغن کنجید بپزی | وانگهی خضابش کنی بیگاه گاه
ریزش بر موی مالی موی را | موی را از ریختن دارد نگاه
مسکه هر روز اگر کسی مالد | بر تن خویشتن کند فربه
در عالم اهرانی ورم که بود | بر کشی ران خصیه گردد به
مغز خفاش را که تازه بود | بر کف پا مرد اگر مالد
شب پره
پیر صد ساله

پیر صد ساله گر بود آن مرد | سر برآرد عصای او حالی
بموم روغن کنجید چه زرنیخ | بیامیز و ز بهر ریش بیش
پس انگه مالد اندک فرصتی را | عجب دانم که دیگر ریش بینی
چلغوزه مرجان سوزی سوی و بنفشه | نبات مصری اعلا فراخ
پس انگه اش کنی در دیده خود | فزاید دیده ات را روشنائی
بیارد نرگس ار جوشی در آتش | بیا شام بشهد آید طراوه
بقی آید برون از معده اخلاط | ز تن بیرون برد ثقل را طی
لدفع الصداع خواه سببش خلطی بود از اخلاط و خواه
چیز دیگر ای دیده زرد و سر رنج عنا برگ حرکت کن طلب راحت را
خطمی بنفشه سبوس گندم مجموع بجوشان در آتش با
صفت پاشویه مذکور گل خطمی و بنفشه از هر یک مثقی
و سبوس گندم ده مثقال در کاسه آب جوشانند تا نیم آید نیم گرم با

صداع دموی یعنی دردسری که از خون باشد علامت آن
سرخی چشم و روی و سرخی بینی دهان است ای دردسر تو
گشته از خون پیدا شربت زکلاب قند آب لیمو شربت بکن
ماش عدس ساز غذا صفت مذکور قند سفید ده مثقال
در هفت قاشق آب حل کرده نیم قاشق گلاب و یک قاشق آب
لیمو اضافه نماید و بناشتا بخورد صداع صفراوی علامتش
تلخی دهان و زردی چشم و روی است دردسر تو بود اگر از صفرا
صندل میکن باب گشنیز طلا از شربت مطلب شراب نارنج
و زاغذیه کشک جو و از ماش ساز اگرا صندل سفید نیم مثقال در نیم
پیاله آب گشنیز حل کرده بلته کتان کهنه زمان زمان طلا کنند
صفت شراب نارنج قند سفید هشتاد مثقال صاف کرده
یعنی کف برداشته و نزدیک بقوام آورده نیک بجوشانند تا غلیظ
شود و دیگر را

و دیگر را فرا گیرند و پنج مثقال آب نارنج اضافه نموده
در صباح هفت قاشق آب حل کرده بناشتا میل کنند
صداع که از گرمی آفتاب حادث گردد علامت آن تقدم
مقارنت آفتاب و گرمی سر و خشکی دهان است
از گرمی آفتاب هر گه که ترا برگشت مزاج و دردسر شد پیدا
آب گل خطمی لعاب سپیوس آمیز به یکدیگر و میساز طلا
صداع که از سردی عارض شود علامتش تقدم ملاقات
برودت هوا و سردی سر و سفیدی بول است
گردی چه متغیر ز سردی هوا ز انسان چو شود از آن صداعت پیدا
مرمکی و عنبر و لادن مشک در روغن زیت حل کن بساز طلا

صفت طلا مذکور هر یکی کوفته نیم مثقال لاذن گداخته
یک مثقال روغن زیت یا کنجید گرم کرده ده مثقال همه را
آمیزند و صلایه کرده نیم گرم طلا کنند دفع السدر ۹
یعنی تاریکی چشم در وقت بر پا خواستن چون از بخار
بلغمی بود علامتش سستی اعضا و کاهلی و فراموشی است
و اگر درون او بخار انگیزد باید که خورد کباب یا قلیه خشک
و از سیر و پیاز و مثل او [illegible] پرهیزد دوار یعنی گردیدن
سر چون از بخار بلغمی بود علامتش گرانی سر و رطوبت
و زرجی بیضا است از دست بخار چون بگردد سر مرد
اطریفل خورد و میل مربا باید کرد از اشربه بایدش شراب لیمو
واز اغذیه کباب میباید خورد

وز اغذیه آش کباب میباید خورد که اطریفل صغیر گویند
هلیله سیاه و آمله و پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد
و پوست بلیله از هر یک ده مثقال همه را بکوبند و به بیزند
و بیست مثقال روغن بادام که صفتش در سهو گذشت
ضم ساخته بر دست مالند و بعد بیست مثقال عسل سرشته
هر روز دو مثقال گلوله کرده فرو برند دفع صرع
از اگر قضا کند علت صرع انگیزد باید که از میوه‌های تر پرهیزد
از خوردن طعم تر کند قطع نظر در گردن خود صلیب عود آویزد
سکته عبارت از باطل شدن حس و حرکت جمیع
اعضاست چون از خون باشد علامتش پریدن رگهاست

باسایر علامات خون غلبهٔ خون هر کس از رنج سکته از پا افتاد
هم حس وی و هم حرکت رفت بباد گر سوزنی چشم روی بینی او را
دردم باید از سر وی رگی بگشاد علامت آنکه صاحب سکته
زنده است یا مرده چون صاحب سکته را النفس بسته شود
زانگونه که در حیات او بسته شود گر عکس تو هنگام نظر افکندن
در دیدهٔ او دیده بود زنده بود لقوه یعنی کج شدن چشم
در روی و لب آنها که بدیشان باد لقوه رسید
مرغ صحت زد آشیان بر مید گرد ز جوز بویا در دهن نخود
سه روز دارند نگاه خواهد افتاد مفید چون عضو
کسی کز در بریدن بنهاد باید نمک گرم بدان عضو نهاد
ور دفع نگردد بطریق مذکور حبی را بدن پاک کنند باید داد
در امراض چشم

در امراض چشم بدانکه برد دانه ایست در اندرون
پلک بموضع که مژه روید ای چشم تو مبتلای تشویش برد
تدبیر تو نزدیک به تدبیر خورد سکنج و صبغت و اشق بار که
بر دیده اگر نهی برد را ببرد بیاض یعنی سفیدی بود بر سیاهی چشم
در چشم تو چون بیاض پیدا گردد دفعش بدوا اثر انمعا گردد
گر آب شقایق بچکانی بعمل تا چشم بهم زنی مداوا گردد
شقایق لاله دختران گویند عشا یعنی شب کوری بیشتر
مردم را حادث گردد که چشم ایشان سیاه باشد علت
از غلظت بیضهٔ چشم شبکوری زاد صد گونه غم و الم بدل روی نهاد
گر شهد با آب رازیانه بکشند نزدیک خرد مفید خواهد افتاد

٤٢

وجع الاذن یعنی درد گوش درد گوش اگر
از صفرا باشد زردی رخ چشم تو پیدا باشد
گر حب بنفشه بعد منضج بخوری از روی علاج خوب باشد
ذهاب الماء فی الاذن یعنی در آمدن آب اندر گوش علامتش
تقدم ملاقات آب عظیم است چون آب درون رفته بود با عنبر معبود
در گوش تو ای دل ز تو ای سر خشخاش جو در گوش تو چوب بادیان
گر بنهند و اگر بمکند آب برون آید زود دفع
بد بوی از دهان علامتش از صفرا دو تشنگی و سرعت
نبض است و درد بلغم و رطوبت بینی و سفیدی
بول است چون بوی بد از دهان آن دو آید

دفع درد گوش

دفع درد سر

از همدیش خلق هر آسانی آید

از همدیش خلق هر آسانی آید از خوردن مسهلی که خلط غالب
اخراج کند علاج آسان آید بعد از اخراج خلط غالب حب الممسک
صبح و شام در دهن گیرد و آب آن فرو برند نافع بود
وجع الضرس یعنی درد دندان چون از گرمی بود علامتش
راحت یافتن از آب سرد است دندان تراجه کرد از گرمی درد
سر که بگلاب مضمضه باید کرد از شربات سکنجبین باید جهت
و از اغذیه‌ات ماش کدو باید خورد لثه دامیه که خون ریختن
از بیخ دندان است تولد او از کثرت رطوبت است
چون لثه دامیه شود عارض مرد از بهر سنون بدست باید آورد
عفص عدس اقاقیا و کندر گلنار شب یمانی بذر الورد
سنون دارو به دندان است و عفص مازو و شب یمانی

خاک سفید زمه بلور بزر الورد تخم گل ورم اللسان

یعنی آماس زبان آماس زبان اگر زخونت باشد

سرخ زبان زحد فزونت باشد گر رگ نزنی نشوی قول حکیم

نزدیک خردمند جنونت باشد تشقق اللسان یعنی

شق شدن زبان علامتش خشکی دهان و تشنگی و بی ر غلبتست

هرکس تشقق زبانش باشد تشویش بهر سخن ازانش باشد

باید کتیره در لعاب سبیوش حل کرده مدام در دهانش باشد

دخول العلق فی الحلق یعنی درآمدن زالو در گلو

علامتش اندوه و خروج خون رقیق از حلق بیت ای خون گلو

از زلو باد خبر خون آمده هردم از گلوی تو بدر

کز غرغره سازی آب خردل بنمک چیزی نبود ترا ازان نافع‌تر

لحیة الصوت

هو

لحیة الصوت یعنی گرفتگی آواز چون از گرمی و خشکی

بود علامتش بسیاری میل بآب و خشکی دهان و درشتی

زبان است آواز تو چون گرفت پندم بپذیر جزوی

زنبات جزوی از مسکه بگیر آمیز بکید بگر ملیش فرما

کو دشمن اقبال تو از غصه بمیر علاج سرسام

سرسام کند چون رخت علت تشویش در مجمعها کنند

پریشان گویش گر منفتح آیدت عروق مقصد

بهبود همان زمان نماید رویش جمود که کنایتست

از باطل شدن حس و حرکت بیمار و حدوث این علت

از استیلای سوداست چون بیخبرت جمود گردد حادث

رنجی که ترا نبود گردد حادث گر اهل هدا و اعملت فرمایند

صحت نبود زود زود فرو کرد دهانش ذکر عملی که درین امراض
وجمیع امراض سودائی نافع است ثنائه مکی خاصه
وصفایح کوفته از هر یک پنجدرم افتیمون در بسته چهار درم
تخم حنظل دو درم بنفشه و بادیان و پرسیاوشان
بابونه از هر یک سه درم تا سی استار آب جوشانند
تا بثلث آید صاف نمایند و ده درم شکر سرخ و ده مثقال
مغز فلوس و خیار چنبر دران حل کرده صاف نمایند
و دو مثقال روغن بابونه اضافه نمایند و بدهد و نوبت بنیم گرم
عمل نمایند سپهر که بیخوابیست از حد اعتدال
درگذشته باشد چنین از صفرا بود علامتش خشکی چشم
وبینی و زردی قاروره است بیخوابی تو اگر فرون
شد از حد

شد از حد افیون پسند آمدت ای اهل و درد
از روغن بادام بنفشه حل کن هر شب قدری از آن بمالی الا که خود
مراد از روغن بادام روغن بنفشه بادام است مشهور
در علاج درد سپهر بیمار تو هر وقت که خوابش باید
گر در پی دفع آن نشوی می شاید با بیخوابی اگر بود سرفه خشک
بگذار که خواب اجلت برباید در علاج کابوس که عوام لحه
گویند علامتش درد موی سر و سرخی چشم است و بسیاری
خواب و فراموشی و کاهلی و سفیدی زبان و سستی اعضاست
چنین زحمت کابوس گر عارض مرد آسایش خواب بردنش گردد سرد
هر ماده که موجب آن شده است آن ماده را زتن برون باید کرد

یعنی اگر مادّه خون بود فصد باید کرد و اگر خلط دیگر باشد
مناسب آن مسهل باید داد چون صاحب فالج را چهارم آید
از ماء الاصول شربتش میباید از لحم کبوتر بچه با آب نخود
بازیره زعفران غذا میباید صفت ماء اصول
پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرادخر از هر یک پنج درم
انیسون از هر یک سه درم مویز بیرون کرده درمی همه را
در یکمن آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و یکمن عسل
دران حل کرده بقوام آرند هر صباح ده مثقال ازوی بخورد
~~ناخواسته~~ با پنج سیر گلاب حل و نیم گرم بیاشامند
علاج فالج چون روز چهارم از فالج گذرد باید که معالجه
بعمل دست برد انگاه دهد داروی مسهل دو سه بار
باشد که مریض الصحت برد

باشد که مریض الصحت برد دفع بلغم دارویی که بلغم را
بقی دفع کنند تخم ترب و تخم شبت و بیخ مخ از هر یک
دو درم در سی سیر آب جوشانند تا به ده سیر آید صاف
کنند و سی درم سکنجبین عسلی نیم من زا عسل را جوشانند
تا غلیظ گردد و پنج سیر که اضافه کنند و دو سه جوش دهند
صفت گل قند برگ گل تازه نیم من کوفته یا قیمه کرده
با یکمن عسل آمیخته و چهل روز در آفتاب بنهند تا برگ گل
خشک شود و پنج سیر بکوبند یا بدست بمالند و بگلاب تر
کنند نزدیک بده ساعت بگذارند و بیک من عسل
آمیخته دو سه جوش دهند و صفت روغن بادام
مغز بادام مقشر پنج سیر یا چیزی که مشابه آن بود

پنج درم بکوبند و قطره چند آب کم دردی پاشند و در
ظرف چینی که بر روی آتش گذاشته باشند تا روغن
داشته باشد بیرون آید تشنج یعنی درهم کشیدن عضو
چنانچه راست نشود و علامتش در بلغم گرانی اعضا
و فراموشی و سفیدی بول است چه عضو مثل تشنج
از بلغم شد افزود ترا محنت راحت کم شد
در سعتر کوشش زودتر از آنکه علاج مشکل گردد مرض چون
مستحکم شد یعنی راست ماندن عضو چنانکه خم نگردد
چون مادّه سرد و تر بود علامتش سردی و گرانی اعضا
و نرمی نبض است هر کسی که گرفتار رجده گردید انگه زچوب
مسهله دید اندر بدنش روغن به گفتار باروغن به
خرس باید مالید

خرس باید مالید در قوّت باه روغن نرگس در ذکر مالند نافع است
اگر پیکان در بدن مانده باشد خروس را دو حصه نموده در آنجا بندد [illegible]
اگر آب ترب با زهره گوسفند در گوش چکانند درد ساکن گردد
از جهت حبسه شیر در از گوش و خون در دگوش با هم ممزوج کرده بخورد
او دهند طغیان برآورد مجرب است شخصی که گل بابونه سرا درا [illegible]
دو سه نوبت مالست بمالند به شود اگر بیخ ترخان را در بن [illegible]
مالد درد ساکن شود اگر مغز [illegible] شنقل کور را بسوزانند و با سرمه
بسایند و در چشم کنند و ارث آب از چشم آمدن برطرف کنند
اگر ترب را با عسل بجوشانند بخورند درد ناف و زهار برطرف گردد
اگر زهره گاو را با گل خطمی مرهم نموده بر زخم بدن مالند خوب است
اگر حنظل [illegible] درد [illegible] با ناز خشک [illegible]

نسخهٔ قرص کاکنج مغز تخم خیار و مغز خربزه و مغز بادام
مقشر و رب سوس و نشاسته و صمغ عربی و کتیرا
و خون سیاوشان و کندر و کاکنج که عروس در پرده گویند
افیون یکدرم و تخم کرفس ده درم همه را بکوبند و باب بادیان
خمیر کنند و قرص کنند علاج سنگ گرده علامتش که
سنگ گرده را ظاهر میکنند ظهور رگهای سرخ یا زرد یا سبز است
علاج ان خاکستر چوب تاک را با آب خشک شربت کنند
بناشتا بخورند علاج باد گرده علامتش انتقال درد از
موضعی بموضعی و عدم گرانیست علامتش اگر ماء اصول را
بخورد و صفت ماء اصول در فالج گذشت علاج ضعف
علامتش اینست که رنگ بول مثانه با آبی مانند گوشت تازه
در آن شسته باشند

در آن شسته باشند علاجش اینست که فلونیا خورد و بسیاری
و بخورند یا فوات صفت فلونیا فلفل و بزرالبنج از
هر یک پنج درهم افیون دو درم جند بید ستر یکدرم
زعفران و درونج عقربی از هر یک نیم درم مشک و مروارید
ناسفته از هر یک نیم مثقال همه را بکوبند و بپزند و عسل
نود مثقال با آن ضم کنند و هر روز یک فلوله فرو برند
و غذا از زرده تخم نیم بند با صمغ عربی بخورد تا نوبت
علاج آماس گرده علامتش درد موی و تب تیز
و پریدن رگهای و نزع نبض است و در صفرای تب
تیز و فراشا و بی خوابی و زردی قاروره است
ای از ورم مثانه در علتی زوال   بر عارض تو عزو دال را آمده

کرنیست بغیر خون صفرا پسته اخراج مواد کند بقصد اسهال

علاج سنگ مثانه علامتش ظهور ریگها یا وسستی کمر

ورنگ بول خاکستری بودن وسرعت نزال از سنگ مثانه است

علاجش حجر الیهود است وطریق اینست تخم خطمی

وتخم کرفس وسنبل از هر یک مثقال بجوشانند وصاف

کنند ونیم مثقال آلو با صمغ عربی در آب قند حل کنند ونیم

مثقال حجر الیهود در آسوده اضافه نموده ونیم گرم بیاشامند

وغذا نخود آب کنند علاج کرم مثانه علامتش

خاریدن مثانه وبد بوی بول وسوزش است علاجش شیر

باید خورد دربند شدن بول پوزه ارمنی

اگر نباشد نمک نیشابوری بهتر است بقدر دانه نخود

در سوراخ ذکر گذارد

[illegible]

در سوراخ ذکر گذارد ودو دانگ انقوزه در پیاله شیر

حل کنند ونیم گرم زمان زمان رغبت نماید وتا ناف در آب

گرم نشینند وگاه آب گرم بر زهار ریزد میر نجیته باشد وغذا

مرغ جوان با آب نخود وشیره کاجیره باشد وهر گاه بول تقاضا

بر پا خیزد تا بکشاید علاج سوزالت شیره خرفه

با قند وقرص کاکنج یکدو درم بخورد نافع است فتح البول

اگر کسی را سر بسیار درد کند پارا در آب گرم نهد اگر مغز سر را

با روغن یمن در هر عضو مالد الذی موی بر نیاید لای مجربست دفع باد مثانه

روغن بید انجیر با ماء الاصول که قبل از این مذکور شد بخورند نافع است

صفت روغن بید انجیر مغز بید انجیر را کوفته در آب جوشانند روغن باز

جهت وضع حمل اگر کسی را فرزند نشود زهره کرک ونیز زهره مرغ سیاه

[illegible]

بساینده برالیه یا پنبه بخود برگیرد و بعد ازان جماع کنند
بعد از حیض که غسل کنند خایه خرگوش با سرگین خرگوش
و پشم خرگوش همه را ممزوج ساخته بر لیته یا زکر بخود برد
ایضاً سرگین روباه نر با روغن کنجد حل نموده در قضیب
مالد و جماع کند نافع بود ایضاً ملک ارزنی را در سرکه کهنه
حل کنند بیخ خاوشیر را روغن تلسان یا روغن نرگس ممزوج نموده
با پشم یا گزه بخود برد دارند تا یک شب بعد ازان فرج را پاک
کنند و جماع کنند بسیار خوب است ایضاً اگر خون عقاب را
بر ذکر مالد و مجامعت کنند نافع باشد و کسی دیگر با آن زن
مجامعت نتواند کرد ایضاً اگر خایه کرگ با روغن و اندک
دارچینی برهم مالند و در محل دخول بمالند لذت یابند مجرب است

جهت قوت یافتن باه

جهت قوت یافتن باه بسیار عنصر مسوی ناف
سقنقور شاه دانه لسان العصافیر یکمثقال شقاقل
خشخاش تخم پیاز تر تیزک تخم الجیره از هر یک دو مثقال
مجموع را کوفته و بیخته بیکدیگر بیامیزند و هر روز یک مثقال را
میل نمایند و از عقب آن شیر گاو تازه پیاله بخورند مجرب است
باب اگر کسی را بول بسته باشد وزغ را گرفته دو پاره کرده
زنده بر زهار ببندد و خضه وزغ که سبز بر روی آبست در
ظرفی گذاشته ذکر را دران گذارد فتح شود ایضاً از مجربات
میر محمد زمان است که نظیر ندارد بگیرد شقاقل را و بتراشند هر چه
خواهد آنقدر کوفته کنند که بخته گردد و با عسل بقدر حاجت
بقوام آورد چون از آتش فرود آورند این ادویه را بر آن ضم
کنند زعفران و مصطکی و عنبر اشهب و مشک خالص بقدر آن کوفته

و پخته معجون کنند و هر صباح ده مثقال تناول کنند مجرب است
ایضاً هر کس آب منی را با گل سنجد سرشته بهر زنی که خواهد لذت
یابد و دوست بر ندارد ایضاً اگر کسی عاقرقرحا و مویزج را
بسایند و با عسل آمیخته در قضیب مالد قبل از یک ساعت
پیش از جماع و چون بمباشرت مشغول شود پاک کنند
لذت یابد که شرح نتوان کرد ایضاً اگر کسی خواهد که زنی را
بمرتبه بکارت رساند این معالجه کند عصاره لحیه و دار
مازوی ناسفته پوست انار عود هندی پوست ترنج از هر یک
نیم درم بسایند و از دو الابکر زا ننده و بپاره صوف بزنند
و بجوشانند و صوف را بکار برد چنان دوشیزه گردد که مرد
و زن حیران شوند و لذت عظیم یابند ایضاً مردار سنگ
سرمه را زن با شراب کهنه بجوشد و بردارد فرج را تنگ و خوشبوی گرداند
ایضاً که فرج را

ایضاً که فرج را در نهایت تنگی و گرمی کند و محرک شهوت
و راغب انزال زن شود و این از جالینوس و حکماء دیگر
نقل است و خواص بسیار دارد بگیرد سد آب بسباسه
مرزنجوش صعتر بری پوست کندر سفاح اذخر گل سرخ
پوست انار و ترمس از هر کدام دو مثقال مجموع را اصلاح کرده
بر روغن بر بستند و قدری از آن به پشمی آلوده کرده روز بخود
بر دارد و شب بیرون آورده مرد با او مباشرت نماید لذت
در بستن اسهال از مجربات میر محمد زمان است رازیانه را
جوشانیده اندکی قند داخل کرده بنوشند بواسطه اسهال
که طبع بلغمی و رطوبت داشته باشد و اگر بجای آب در گلاب
خیسانند بهتر خواهد بود دفع اسهال از مجربات

[illegible]

شرف سلسله طبع مشکل کشا مرحوم میرزا بابا فرخلف
مرحوم حکیم شمسا ست تخم بالنکو با اندکی قند و گلاب
بجوشانند و اگر نبات باشد بهتر است و بعد از ان یکدو
پیاله بطریق قهوه گرم گرم بخورند نفع عظیم بخشد ایضا
بجهت پیچش و اسهال یکرطل شیر گاو که تازه دوشیده باشند
اهن را نیک سرخ کرده در میان رطل شیر گاو کنند رو غنهایش
را جذب کند بعد از ان رطل شیر را بنوشند نفع کلی دهد
و اگر خلط فاسدی در معده باشد دفع میکند و اگر معده
پاک باشد دفع پیچش و اسهال و ظهیر که از خون و بلغم یا خلط
دیگر باشد نفع عظیم دهد مجرب است ایضا حکیم محمد شریف
تجربه نموده است خشخاش را کوفته با برنجی که شسته باشند
شوا نموده میل باشند

شواله نموده میل نمایند ظهیر و اسهال را به بندد و در هنگام خوردن
غذا آب میل ننمایند و چون غذا شروع در هضم نماید اقلا دو
ساعت بران بگذرد آب میل نماید رع
اعضا چون از حادثه تر و سرد باشد علامت
و عدم تشنگی است از کثرت
مسهل که مناسبش بود باید
باید زحی مباشرت باز ا
اعضا چون دایمی باشد اگر درد
پرده که در نواحی بود اگر در
چون عضو کسی کرد بریدن بنیاد
و اگر دفع نگردد بطریق مذکور

حب ملکون

صبر سقوطری یکمثقال تربد یکدرم حب النیل و انیسون
از هر یک درم نیم تخم حنظل نمک هندی و علک ازرق و کثیرا
از هر یک دانگی همه را بکوبند و بپزند و دو درم غاریقون
…کذرانیده اضافه نمایند پس با آب کرفس و بادیان
…خته با عسل یا چیزی مشابه آن بود
…صحبت کردن بدانکه حکما هیچ فصلی را
…بهار ندیده اند بواسطه آنکه در گرمی
…نی … است و درین فصل خون
…خود … زدن و دارو خوردن مناسب است
…جز کم شود تا بیماری عارض نشود
…خزان نیز خوب است زیرا که این فصل
اعتدال دارد

اعتدال دارد در گرمی و سردی اما در زمستان از جماع
احتیاط باید کرد و خانه را بر شکل هوای بهار باید کرد و از نبید
با آتش گرم کردن و پوشیدن روزنها و با آب گرم غسل کردن
و خود را با آب سرد و سرما ندادن در محل سیر شدن آمدن و در تابستان
با آب زدن و باد کردن خشک سازد و الا درد پشت و درد
زانو و کمر بهم رساند و آنچه از روزها اختیار کرده اند حکما
دوشنبه و پنجشنبه و شب جمعه و اگر در شب جمعه فرزند در رحم آید
و نزدیک گرداند فرزند عاقل و دانا باشد و اگر در شب سه شنبه
باشد فرزند پس باشد و اگر روز یکشنبه فرزند در رحم آید ناخلف
و مکار و بدکردار باشد و اگر در شب سه شنبه و چهارشنبه نیز نیک باشد
و در حال جماع در فرج زن نگاه نکنند و آب نخورد و آب در آلت…

در آلت خود نمالد و انزال را در بیرون نریزد و بعد از
فصد مجامعت نکند و بعد ازان که جفا و آزار کشد
یا بار سنگین بردارد مجامعت نکند که اینها هر کدام باعث
عیبی و آزاری گردد ایضاً جهت قوت باه تخم ترب
و تخم زردک با روغن کنجد بجوشانند و در آلت مالد نافع است
ایضاً کاسنی را در روغن و سیر اندازد و اندکی زیره بادیان را
باهم معجون کنند و سه صباح بخورند دفع باد کنند و شهوت آورد
ایضاً اگر زهره زاغ را خشک کنند و برذکر مالی قوی گردد
دفع درد کمر سعد ۲ دانگ سورنجان ۲ دانگ ماهی زهره هم مقدار تربد ۱۱۲
تخم حنظل دانگی فرفیون دانگی اجزا را کوفته و بیخته با آب حب سازند
و سه حصه کنند و هر روز یک حصه بخورند غذا گوشت تنک میل کنند مجرب است
دفع سرعت انزال

دفع سرعت انزال کبابه چینی فوفل قرنفل و جوز بویا
سنبل الطیب خصیة الثعلب مصطکی نانخواه از
هر یک سه درم و عسل وزن با داروهای که گفته کوفته و بیخته
بشیرینی دیگر یکمثقال بخورد تا سه روز مناسب بود و غذا
کباب با آب گوشت یا زرده تخم نیم برشت بخورد نافع است
معجون نانخواه جهت پیچیدن شکم و ضعف معده و بادی
که در شکم باشد دفع کند نانخواه تخم کرفس و شونیز از هر یک ده
درم زنجبیل دو درم و نیم کوفته و بیخته سه چندان عسل کف گرفته
بسرشند شربتی یکمثقال نافع باشد ایضاً معجون عطای
دفع مذکور لبان ذکر و علک رومی و جفت شیرازی
و بلوط و بزر الحلیب از هر یک ده درم عسل دو وزن

آدویه مساوی باشد و سه دانه بکوبند و به پزند
ولبان و علک را باهم معجون کنند و شربت از آن دو
مثقال بخورد و غذا کباب نخود بخورد نافع است حب سلفه
مغز بادام مغز خیار چنبر خشخاش و بنفشه کتیرا ای سفید
به دانه لعاب صبیوس مساوی حب نموده هر صبح
و شام سه حب بخورد دفع درد سر و نزله کوکنار ۱۴ مثقال
کشنیز سرکه کهنه کوکنار و کشنیز را کوفته داخل سرکه
نمایند و بجوشانند و سر را تراشیده در حمام بر کهنه
گذاشته بر سر بندند بسیار نافع است دفع خشکی
که از خم داشته باشد ریوند با کشنیز و آب شاهتره بخورد
شرط آنکه قبل از ادویه فصد نماید و غذا ماست کاو بخورد
الیضا دفع خشکی

الیضا دفع خشکی قره ملح بگذارند یا نوره بکشند یا کشته
مترشرا در آب حل نموده که واشود و نیم گرم بر زخم
گذارند نافع است دفع خرخر خواب باز کام شدیدی
باشد قدری فوفل را کوفته و صلایه نموده با زرده
تخم مرغ بر زیر گلو ببندند دفع درد دندان مازوی سبز
فوفل هلیله زرد گلنار فارسی گزمازج اجزا را کوفته
و پخته با گلاب و سرکه بجوشانند و قرقره کنند نافع ا
ایضا حنا با سرکه در روی مالند نافع است مار گزیده
یا سگ دیوانه انجیر چند عدد مغز جوز با سداب بکوبند
و بخورند نافع است دفع سوزاک بول خون خشکی با اندکی
حنا صلایه نموده با پنبه فتیله کرده بگذارند نافع است

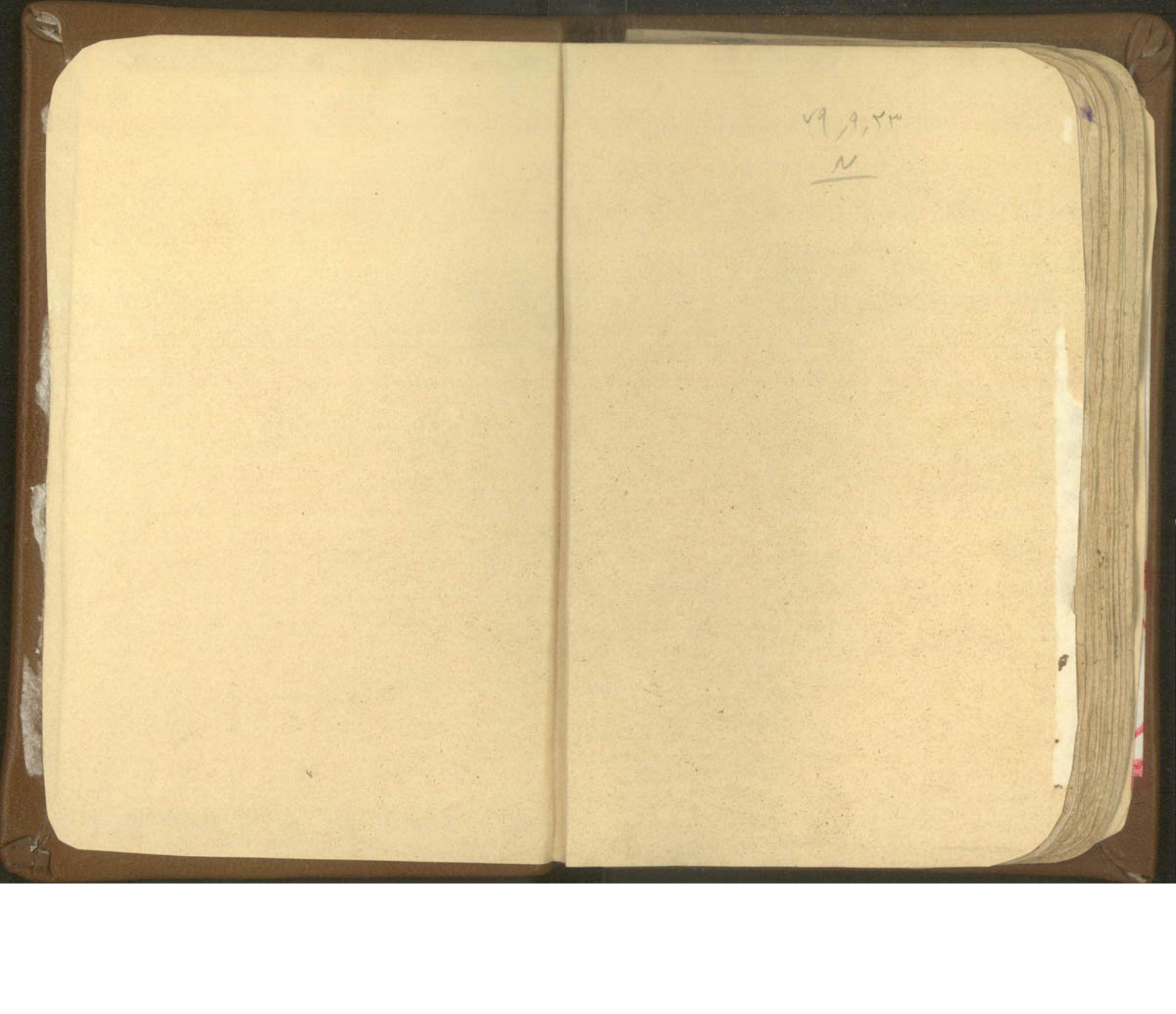
هر زخمی که پهن گردد و چرک بدهد او را قوا یا کوبیده باد ده
آن از سودا باشد و تا چند روز زبو بچسبانند و اضافی
نمایند و از کله پاچه و هریسه و ترشی و تیز و تند و تلخ
پرهیز نماید خصوصا بادنجان اگر عضوی را سرما برده
باشد شلغم پخته ببندند به شود و بول بند شده باشد
وزغ را اگر شکم دوپاره کرده زنده بر زهار ببندند و خضه وزغ
که سبز بر روی آبست در ظرف گذاشته ذکر را در آن گذارد فتح شود
از علی ابن ابو طالب علیه السلام مرویست که مرد اعرابی آمد و گفت یا علی
سلسل بول دارم و در ظهر و سلب هم انکه نزد جفت در خلوت
کنند ذلیل باشم مرتضی علیه السلام گفت این نه اجزا را در شهد چندان
شهد ریز تا شود جزوی بجزوی بعد ساییدن عدیل جزوها
قرفه کبابه دارچینی نارجیل جوز بویا مصطکی فلفل قرنفل
زنجبیل
در نزهة القلوب

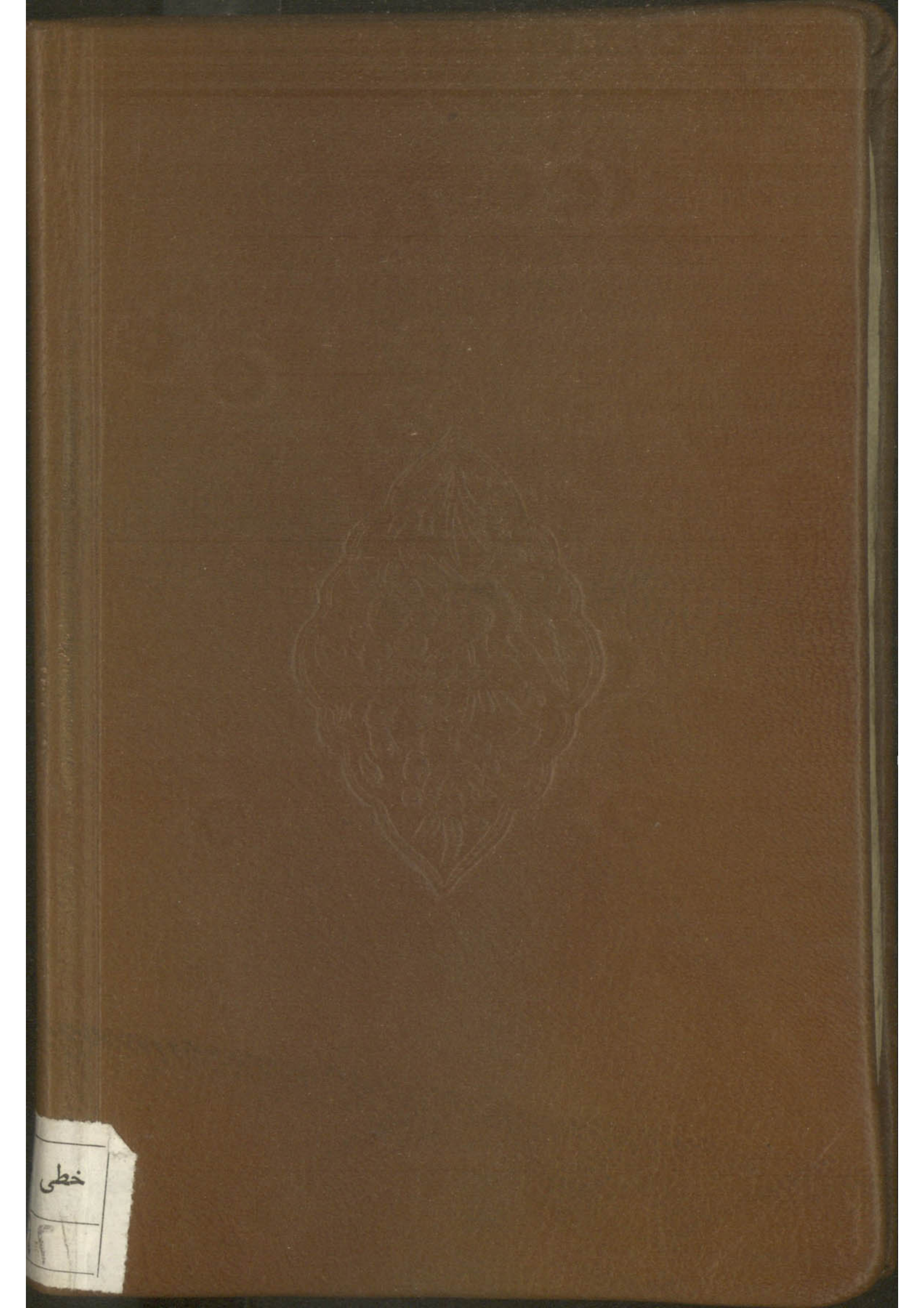
در نزهت القلوب آورده اند که دواله گیاهیست مشهور و معروف
باشد در زمین ویران و موغان بسیار است بر روی زمین افتاده
بود بیانکه بجای خود متعلق گردد فرج را اشک کنند و خواطین
گرمیست در زمین نمناک میباشد اثر ابریان کرده با نان بخورند
سنگ مثانه بیرون آورد و عسر البول را در حال خلاصی دهد
طیین
هیچ چیزی که در ذکر مانده بود
رعالش بار روغن گل سرخ بر سر مالند موی بر ویاند و حرا
با عاقرقرحا و فرفیون اجزا را مساوی در روغن زیت
بر سرشند و بر اعصاب مالند قوی گرداند و قوت باه بیفزاید
باب در درد شقیقه اندر درد شقیقه اگر باشی بعذاب
بکش زرخ علاج تدبیر نقاب باضحع بکوب زعفران افیون
در بهر طلا خمیر سازش بگلاب صفت طلای تذکره

صمغ یک مثقال افیون نیم مثقال و زعفران نیم دانک
همه را کوفته و بیخته بگلاب خمیر کنند و بر روی کاغذ تنک
ساخته بر شقیقه چسبانند انصاکر پر مرغ خانگی سوزی
پس لب ... از برای دوا بر جراحت فشانیش در کمتر روز
آورد و ورم ان جراحت را دفع درد گوش آب پیاز
با آب سرگین خر ضم کنند با زعفران کنند و در گوش چکانند
در شناختن امراض که از چه سبب است زیرا که ازین
چهار چیز بیرون نباشند اول خون و آن شناخته میشود بدین دستور
ز خواب اگر برخیزی ای هوشمند دهانت بود خشک شیرین چو قند
دلیل است کانرا بود خون زیاد بباید زدن خون ز حکمت گشاد
دویم بلغمست دگر بامدادت دهن ناخوش است
[illegible] طعم آن ناخوش است به مسهل دهانرا بباید زدود
که مسهل برد خلط را از وجود
فی ادوا

باب در خاصیت گرگ هر که [illegible] گرگ
از هیچ چیز نترسد و هر که سر گرگ در باغ پنهان
کند [illegible] ده مثقال و خیره با ان [illegible] اگر چشم
گرگ [illegible] با خود دارد در میان خلق عزیز باشد
هر که مغز سر گرگ [illegible] دو دکه [illegible] و
برود هر که چشم راست گرگ [illegible] بندد در خواب
نترسد هر که چشم چپ گرگ با خود دارد [illegible]
هر که [illegible] گرگ در چشم [illegible] بکوری را ببرد
هر که کعب گرگ در پای بندد در راه [illegible]
باب در خاصیت کفتار هر که [illegible] کفتار [illegible]
[illegible] نشود هر که چشم راست کفتار [illegible]

نهد و بعد از آن دو پاره کنند در زیر انگشتری
باشد که چشم بد و سحر بروی کار نکنند هرکه
در مقعد مالد همه را ببرد باب در منافع
خرگوش هرکه پشم خرگوش بر جراحت نهد جراحت
بهم آورد و هرکه استخوان خرگوش بسوزاند و در طعام
کند و بخورد خون از گلو باز دارد و هرکه خون خرگوش
چراغ کنند و بیغر در جنان نماید که همه برهنه اند
پیه خرگوش بر دست مالد سرما بروی کار نکند
باب در منافع گربه سیاه بگیرد و پیه
گوشت گربه فرزند برد و سه قطره خون بگیرد و با
[illegible] و بخورد و هرکه [illegible] عاشق [illegible] گرد


۷۹,۹,۲۳


خطی